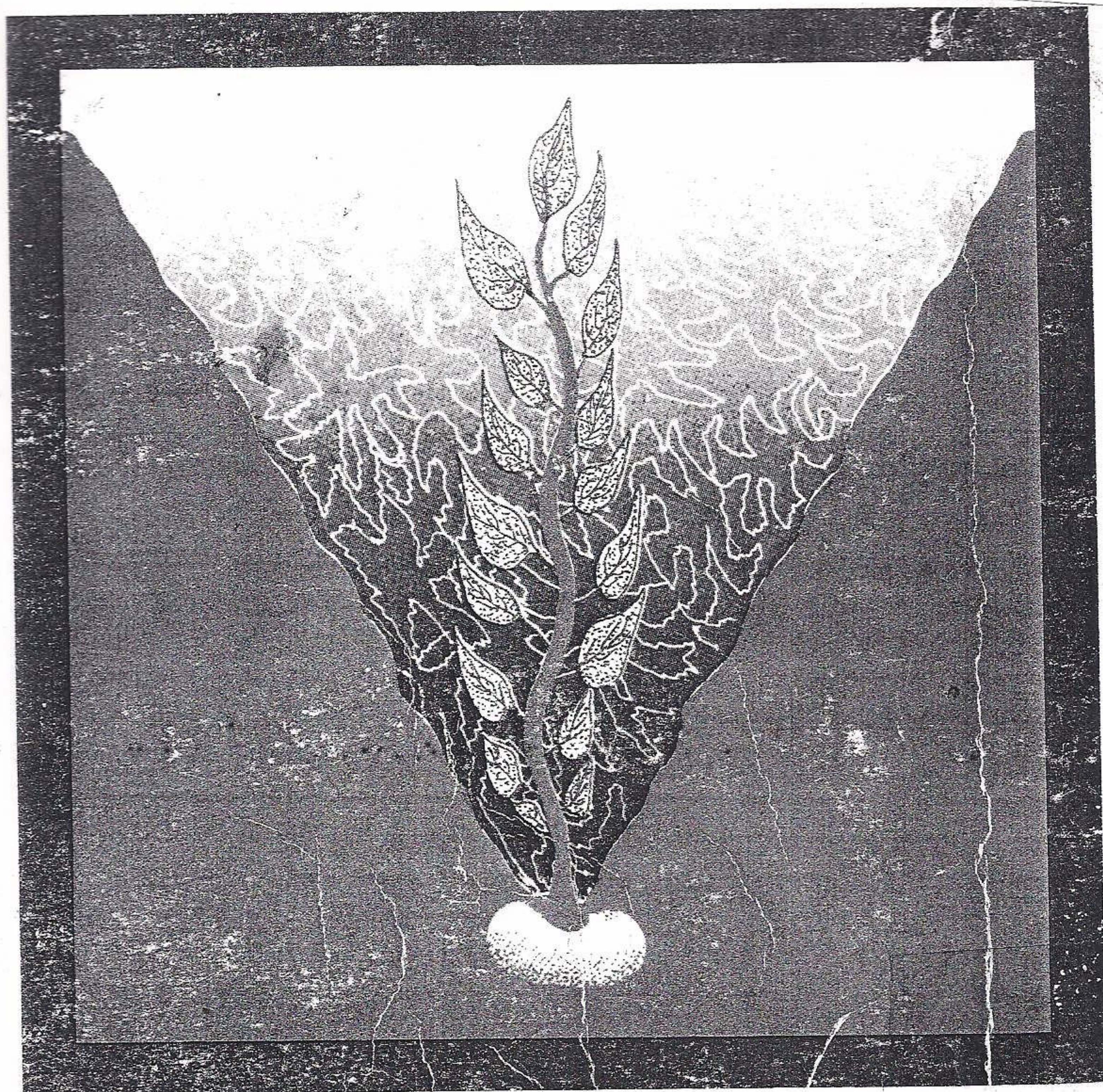




دانه زیر برف

اینیاتسیو سیلونه

ترجمه مهدی سحابی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه :

نوشتۀ: شایق امیرفرخ :

دانه زیر برف علی القاعده باید جلد دوم فان و شراب باشد، چه از همانجائی که فان و شراب قطع میشود؛ فرار «پیترو اسپینا» در کوهی برف پوشیده و کشته شدن «کریستینا» توسط گرگها آغاز می شود. فان و شراب داستان مبارزه یک سوسیالیست است علیه فاشیسم. مأمورین دولتی در تعقیبش هستند اگر گرفتار شود زندان و کتک و شکنجه و احتمالاً تیرباران در کار خواهد بود. اما فان و شراب در حالیکه فرار ناتمام «پیترو اسپینا» را تصویر می کند پایان می یابد.

*

دانه زیر برف داستان همین مبارزه و گریز دائم است. اما نه در هیچکدام از جهات چهارگانه و نه در سیر پیشین خود، بلکه در عمق روح، سیری در آفاق و اندیشه وجود...

این کتاب از شور گسیخته و دیوانه وار اندیشه ای شیفته و تعالی جو سخن می گوید.

دانه زیر برف تمثیل آتشفشان خاموشی است که اینک آرام زیر برف خفته است. تجسم دامن های ذهنی این سیلان تفته و خروشان نیست که سرانجام روزی گدازه های بیقراری خویش را روانه خواهد کرد. سراسر کتاب جذبه یافتن و کشف بدیهی ترین — اما نایافتنی ترین مطلق های اندیشه است. و چه طنز سرشاری! راستی این کتاب معیار طنز جهانی را درهم ریخته است و به لبه «طنز»، این شمشیر مقدس بشری چنان گزش و سوزشی بخشیده است که تا اعماق قلب را می درد. تصویرهای سرپای آن از تاروپود وحدتی منطقی، رنگین و چشمنواز بافته شده.

با این کتاب میتوان ادعا کرد که دامنه‌ی ادبیات — در کاربرد طنز — بسیار وسیع‌تر از آنست که تا کنون می‌اندیشیده‌ایم.
شگفتا: این کتاب بنحوی سابقه‌ای شاد و در عین حال گریه‌آور است.

*

نثر «اینیاتسیو سیلونه» در خدمت بیان مفاهیم ذهنی و مطلق اندیشه است.

زندگی خود وی نیز پر از فرازو نشیب بود. زمانی به سوسیالیسم پرداخت و سپس به اندیشه گرائید. سیاست را وسیله‌ای برای بیان مواضع سیاسی خود — یعنی آزادی و رهایی بیرون از حزب برگزید. اندیشه‌ای ناب و وسعت دیدی شگفت و مشربی عرفانی و سرشار از جذبه‌های تأمل دارد. موضوع اغلب کتابهای او مذهب، تعالی و انحطاط جامعه در رابطه با مذهب. فاشیسم، سوسیالیسم، سیاست و بالاخره اینهمه — یعنی: افسان، است. «سیلونه» یکی از مذهبی‌ترین و در عین حال ضد مذهبی‌ترین نویسندگان ایتالیا است. اما درین دوگانگی اندیشه و عمل حق با اوست. او مذهبی را می‌کوبد که مثل اعلا و منادی آن واتیکان است و پاپ — که به نمایندگی از کلیسا دست در دست فاشیسم دارد.

چگونه می‌توان او را ماتریالیست خواند؟ در حالیکه اندیشه‌هایش در اوج رقت معانی، وسعت و عظمت دید پاکترین قدیسان از خداپر واز حقیقت مالا مال است. همچنین او «سوسیالیزم» را در بعدی وسیع‌تر و بیرون از زنجیرهای تقید — حزب‌گرایی و آنچه که مخرب فضایل اخلاقی و انسانی است می‌یابد. بارها گفته بود که «من مسیحی بی کلیسا و سوسیالیست بی حزب هستم».

مخالفت او با کلیسا بی‌علت نیست — اما از بی‌مذهبی او ناشی نمی‌شود. چه، در ایتالیا، این کشوری که هر روزه آن به نام یکی از قدیسان مذهبی نامگزاری شده — این کشور اعتقادات افراطی که حتی روزی را برای تبرک «الاغها» در نظر گرفته‌اند — کمترین نشانی از رشد اخلاقی، تقوای مسیحی، ایثار، تعالی اندیشه، فضایل و کمال‌گرایی روح نیست. پس نقش مذهب درین میان چه شد و داده کلیسا به مردم چه آمد؟ جز آنکه کلیسا عملاً مروج فساد، مغلطه مادی، و سفسطه‌های اخلاقی است. جز آنکه کلیسا مقاطعه کار، بانکدار، دبیر حزب فاشیسم، دلال جنگ و مروج آدمکشی است؟

اسقف‌ها و کاردینال‌ها و پاپ‌ها — اینان که خود را وارث مسیح می‌دانند

و مبلغ اندیشه اویند در واقع در سنگر کلیسا در کمین او نشسته اند که تحویل «پونس پیلات» های زمانه «سوسولینی» هایش دهند و دیدیم که دادند. آنان که سیلونه را بچشم یک سوسیالیست حزب گرا نگاه می کنند لازم است دانه زیر برفش را بخوانند و تحول اندیشه او را در گریز نه تنها از سوسیالیسم بلکه از هر تقید اندیشه — به یک لامکان خیالی — قلمرو شیفتگی محض — ملاحظه کنند.

داستان «پیترو اسپینا» داستان خود «سیلونه» است. این مبارزی که ده ها سال از بهترین سالهای عمرش را وقف مبارزه با فاشیسم کرده و در گروه جوانان سوسیالیست می رزمند ناگهان چنان در خود فرو می رود و در خویشتن خویش به نشستی عارفانه می نشیند که چله نشینان صوامع و زاهدان دیر را یارای اینهمه تأمل و تفکر در خویش نمی ماند.

آنگاه خواننده از خود می پرسد مگر سوسیالیسم با اندیشه این مرد چه کرده است که اینسان شیفته سان و تند پرواز — همچون عنقای قاف خیال به تفکری بیرون از دیواره ها و داسنه های روزمرگی جامعه اش می پردازد و به سیری این چنین ذهنی و درون گرایانه می نشیند؟

چگونه از یک سوسیالیست بیرون گرا مردی عارف و درون گرا ساخته می شود؟ مردی که در طویلۀ میان کاه و در پرتو نظاره الاغی — آنچنان میلادی نوین می یابد — که به تولد مسیح مانده است و انسان در عمق تفکرات خویش و شراره های جذبات خویش «جامعه زده» می شود که بر کمترین روزنه ای که نور اجتماع را بدرون می آورد چشم می بندد؟

سراسر کتاب سرشار از اندیشه های مذهبی ناب است. کاوش در خویشتن — در عمق قلب خویشتن دریافتن و تجلی دوباره مسیح. مسیح که بر قلمرو محبت، فقر، بخشش و ایثار سلطنت دارد. قهرمان اثر و حتی آن آدم کر و لال نیز تجسم عینی مسیح است. زیرا صلیب رنج خویش را بر دوش دارد و در راه تحقق کلمه او یعنی ایمان و عدالت گام برمی دارد. سراسر کتاب بانگ برمی دارد که نجات در محبت و فقر و ایمان و مباحات به فقر است.

این کتاب تندترین جواب «نه» را به حزب گرائیهای سوسیالیسم داده است. بعقیده من کتابی با این وسعت اندیشه — با این بعد عرفانی که در پس منطق کلمه نهان است و آنهم از سوی یک مروج سوسیالیسم (که این کتاب را مانیفست خود می داند) رسوائی و فقر مارکسیسم و از همه مهمتر پوچی ماتریالیسم را نشان می دهد.

همچنین سیلونه با مذهب مخالف نیست. با ریا — دنیاپرستی و ستم پنهان در ردای مذهبی مخالف است «دنا فائوستینا» می گوید:

«دن تیموتئوی کشیش، کوچک که بود بچه بدی نبود. خیلی خوب می شناختمش، پسر خوبی بود. نمیدانم شما سروکارتان با او افتاده یا نه؟ الان آدم کثیف و مبتدلی شده. مثل خیلی های دیگر، آخرین باری که دیدمش به او گفتم ببین انجیل چه بلائی به سرت آورده. جوابم داد کار انجیل نیست. کار این رداست. (از متن کتاب).»

بوضوح آشکار است که قهرمانان کتاب برای استقرار سوسیالیسم نمی جنگند. برای استقرار «سلطنت محبت و فقر» می جنگند. آنان می دانند که کشمکش و طراری و دروغ و نفاق و توطئه کار سیاست بازان حرفه ای قدرت پرست است. آنها که برای رسیدن به قدرت و فرمانروائی کردن از هیچ دسیسه و جنایت و خیانتی سر باز نمی زنند.

قهرمانان او هرگز به این انحطاط اخلاقی فرمانروائی و قدرت پرستی میلی نداشته اند.

«سیاست یعنی کشمکش و توطئه و دسیسه برای بقدرت رسیدن و فرمانروائی کردن، فرمانروائی ای که آرزوی پنهانی همه نوکرهاست (از متن کتاب).»

و یا وقتی از قانعاریای عدم تفاهم حزبی سخن می گوید اینطور بیان می کند:

«توی حزب دوستان واقعی نداشتم. روابط میان رفقا شبیه زندگی نظامی است. حقیقت اینکه در حزب رفاقت را به چشم بد نگاه می کنند (از متن کتاب).»
سیلونه مردی است ضد نظام و آنارشیزم فلسفی. نه تنها ضد نظام کلیسایی بلکه ضد فساد اخلاق بوروکراسی، داستان مخالفت او با این نظام از زبان یکی از آدمهای داستانش «دن سه ورینو» به این جهت است که:
«اخلاق شماها دیگر پوسیده شده. شما اسم دنائت خودتان را مذهب گذاشته اید (از متن کتاب).»

و یا «پیترو» به لحن نیمه جدی می گوید:

«قبول کن که اگر خدا اینقدر دلش میخواهد که در کار این دنیا دخالت کند خیلی کارها هست که بیشتر ازین برازنده اوست. مثلاً می تواند زلزله ای به منطقه «لاتزیو» بفرستد که کانون آن واتیکان باشد. یا چیزهائی ازین قبیل (از متن کتاب).»

آنجا که کلیسا مبارزه علیه پیداد و افشای حقیقت را نه تنها مجاز نمی‌داند بلکه تخطئه نیز می‌کند و می‌کوبد و تمام همتش را صرف بنای آخور آباد دنیا کرده است. یکی از زیبااندیشان داستان بنام «دن سه‌وردی» از قدیسی بنام سن بارتولومه حرف می‌زند که مجسمه‌اش را در کلیسائی دیده است:

پوست تن این قدیس را کنده‌اند — این صحنه دلخراش آن‌چنان در مجسمه تصویر شده که پوست خون‌آلود از تمام تن قدیس کنده شده و ور آمده است.

«اینهمه را بخاطر چه کردند؟ بخاطر اینکه مالیاتهایش عقب افتاده یا خانه‌اش در گرو بود؟ نه اینهمه بخاطر حقیقت بود! (از متن کتاب)».

*

آنگاه این سؤال به ذهن آدمی خطور می‌کند. چگونه یک سوسیالیست ضد فاشیست، یک مبارز دو آتشه حزبی که برای سرش جایزه گذاشته بودند — مبارزی که صدها خطر را با اینکه در خارج از کشور و در کمال امن می‌زیست بجان خرید (و آنهم به چه قیمتی — به قیمت از دست دادن جوانی و گرامی‌ترین گنجینه‌ای که داشت: پیر کردن صورت خود برای تغییر چهره و در نتیجه فرار از دست پلیس) به کشور آمد. در گرماگرم مبارزه — ناگهان معتکف یک طویله شد و آنجا در همنشینی با یک الاغ و یک سگ و یک مرد کر و لال آنچنان به سیری در ژرفای اندیشه خویش پرداخت و به تعمقاتی انسان پر جذبه نائل آمد که همزبانی الاغ را — به گونه اشراقی متعالی — برترین «اشراف» به قله‌ی خردمندی و تزکیه درون دانست. باید از خود پرسید چقدر سرخوردگی ز جامعه فاشیسم زده — کلیسا زده — ماتریالیسم زده و حتی سوسیالیسم زده لازم است که آدمی در هر نگاه به الاغ، بخاطر پاکی و نجابت و صداقت الاغ اشک در چشمانش حلقه بزند؟؟ و در همین طویله تمثیل دانه زیر برف بر او مکشوف گردد.

و شگفت‌تر از همه آنکه این احساس ناب تنهائی در طویله نه بخاطر امنیت جسمانی بلکه بخاطر غنا، حرمت و عزلت روحانی‌اش اینهمه مورد توجه او قرار گیرد.

دانه زیر برف آدمی و تجدید حیات آرمانی اوست. دانه، آدمی است که از مرگ خویش — این جمود هولناک و زمستان دائم روح خود سر بیرون می‌آورد، جوانه می‌زند، سبز میشود و درین رستاخیز پرتأمل جذبه‌ناک سرانجام روزی کفن همه قیده‌های عاریتی را از سوسیالیسم

و فاشیسم و ماتریالیسم و فئاتیسم و کلکتیویسم و غیره گرفته تا ایده‌آلیسم دروغین فلسفی می‌درد. سبز میشود. از زیر تماسی قراردادهای کهن و نو — از زیر تماسی آوارهای تحمیلی جامعه — از زیر این کفن مرگبار سنت‌های پوسیده سر بر می‌زند. از مقبره‌خزان زده خود به تأمل و آهسته آهسته بیرون می‌روید و سرانجام اولین سپیده‌دم آزادی راستین خود را در یک صبح بهاری تنفس می‌کند.

دانه آدمی است که به سیلاد خود وقوف می‌یابد. عید روز بعث آدمی که با سلطنت محبت و عرفان و ایثار و حقیقت جهان را آبادان می‌کند. دانهٔ زیر برف سر بر زدن و شکفتن انسان والا است. دانه بعث مجدد و نمو دوباره فضایل بشری است که از زنجیرهای اسارت و یخ‌بندان مرگ رها میشود. دانه تولد بهار و نور و عشق و محبت و باز یافتن مفهوم حقیقت انسانی با تمامی ابعاد غنائی آن است.

*

کتاب تمی جانانه و منحصر بفرد دارد. روانکاوی افراد و اندیشه‌ها — بازیابی انحطاط جامعه، تفسیر سقوط و تعالی تک‌تک بازیگران است. رمان‌های سیلونه همچون نمایشنامه است و نمایش‌هایش همچون رمان. این خصیصه بیشتر در دانهٔ زیر برف محسوس و نمایان است و بخصوص کاربرد فعل «زمان حال استمراری» مبین این حقیقت و از ویژگی نثر «سیلونه». کتاب نمایشی کامل عیار از ظرافت کلام است. کلمه‌ای زنده که از گوشت و خون و حس ساخته شده است.

درین کتاب زمان، مکان و منطق از جوهری ورای این جهان فراهم شده است. کتاب روح مابعدالطبیعه دارد و سیرش در مقولات عادی اندیشه نیست.

هنر نویسندگی و کاربرد طنز در سراسر آن بچشم می‌خورد. هر جمله مثل یک حرکت شطرنج طرحی از یک پیشرفت را در بطن خود دارد که نتیجتاً حرکات محتوم بعدی را موجب میشود. این حرکات آنقدر گرم، سرشار و یکدست‌اند که آدمی از خود نمی‌پرسد چگونه همه این مردم عادی روستائی تا این حد منطق‌دان شده‌اند (و حتی این عیب را می‌پوشاند).

عنصر داستان از یک سلسله استنتاجهای (منطقی - فلسفی) — تمثیل، تشبیه، استعاره، و همچنین سایر استفاده‌ها از صنایع کلام ساخته شده —

نویسنده این صنعت را بعنوان اصلی برای ساختن بنای فکر خود برگزیده و از آن مایه‌ای برای مناظرات فراهم آورده است.

بهمین رو اثر گاه مثل سخن یک متکلم سرشار از ادله عقلی و گاه چون اشارات یک محدث پر از تمثیل‌های نقلی است و ازین رو باید بدقت خوانده شود، چه، حقیقت آن زیر لایه‌هایی چند پهلوانطنزی نیشدار مخفی شده است. لحن کلام و آرایش کلام مثل آثار افلاطون است و همیشه پرسناژها مثل کارهای افلاطون درگیر مناظره و سؤال و جواب استقرائی (سقراطی).

*

دانه زیر برف نه داستان سوسیالیستی مبارز - بلکه زوار فقیرست که بجستجوی قدس‌آمیزترین معابد جهانی، یعنی قلب آدمی برآمده است. داستان زاهدی پاک باخته و عارفی از خویش سفر کرده در جستجوی شعله قدسی «آدمی» است.

ترجمه اثر درخشان و حاوی تماسی ظرافت‌های متن اصلی و گویای حس نویسنده و القاء گر زیبایی‌های کلمه و طنزگوارای آن است.

ناشر
نوشت: میاں امیر محمد